



امام منتظر است، نه منتظر

این همان حقیقتی است که همه مؤمنان به روایات محمد و آل محمد ﷺ به شکلی به آن اقرار دارند و لاقلاً هنگامی که می‌گویند که امام، منتظر آماده شدن ۳۱۳ مرد است تا قیام کند، به این مطلب اقرار کرده‌اند و این بیان را پذیرفته‌اند؛ اگرچه سابقاً و قبل از این بیان، معنای این سخن را نفهمیده باشند؛ بلکه هر که می‌گوید گروهی برای یاری منجی برگزیده شده‌اند (همان‌گونه که در انجیل آمده: انجیل متی، اصحاح ۲۴) به این موضوع اقرار دارد.

سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۸۰

◀ دفاع از قرآن، قسمت هشتم

◀ سلسله مقالات پاسخ به بدعت شماره ۱۰۱ یوحنا دمشقی | قسمت بیستم

◀ پژوهشی درباره اهمیت و راز عدد چهل و چله گیری (اربعین)

◀ بررسی ولایت فقیه بر اساس اصل اول (اصل کلی عدم ولایت)



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

السلامة والبر والهدى

فهرست



بررسی ولایت فقیه، براساس اصل اول (اصل کلی عدم ولایت)..... ۳

پژوهشی در خصوص اهمیت و راز عدد چهل و چله نشینی (اربعین)..... ۶

آیا قرآن، به مسئله جانشینی محمد صلی الله علیه و آله توجه نکرده است؟..... ۱۰

سلسله پاسخ‌هایی به بدعت اهل یوحناى دمشقى اقسامت بیستم..... ۱۳

هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۶۸، جمعه ۸ دی ۱۴۰۲،
۱۴ جمادى الثانی ۱۴۴۵، ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳
صاحب امتیاز: مؤسسۀ وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.

السلامة والبر والهدى
تأليف

بررسی ولایت فقیه، براساس اصل اول (اصل کلی عدم ولایت)

مقدمه:

از مسائل بُعزنج و نوظهور در فقه شیعی که در کانون توجه فقها و پژوهشگران قرار گرفته، مسئله «ولایت مطلقه فقیه» است که اولین بار در قرن سیزدهم، توسط شیخ احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) مطرح شد. [۱ و ۲]

برخلاف تلاش باورمندان به ولایت فقیه، برای طرح این موضوع به‌عنوان استمرار امامت و مسئله‌ای با همان اهمیت، باید گفت: ولایت فقهای غیرمعصوم هیچ دلیل عقلی و نقلی ندارد. [۳]

تردیدی نیست که نیاز جامعه به «امامت» یک ضرورت است و نمی‌توان آن را انکار کرد؛ ولی این ضرورت و نیاز، برای فقیه، مجوزی را برای ادعای برخورداری از اختیارات اختصاصی امام معصوم صادر نمی‌کند.

اثبات ولایت غیرمعصوم بر غیرمعصوم، گزاره‌ای است که فطرت و عقل سلیم آن را برنمی‌تابد؛ زیرا خداوند سبحان، ولایت مطلق و وجوب اطاعت مطلق را تنها به جانشینان و خلفای خودش، و آن هم به دلیل عصمتشان اعطا کرده است؛ حال چگونه ممکن است آن را به کسی عطا فرموده باشد که از عصمت بهره‌ای ندارد؟!

معنای ولایت

ولایت یعنی تسلط بر چیزی، به‌گونه‌ای که از حق تصرف در آن برخوردار باشد. «ولّی یتیم» (سرپرست یتیم) کسی است که حق دارد در امور یتیم دخل و تصرف کند؛ به‌گونه‌ای که مصالح او را برآورده کند. «ولّی زن» (سرپرست زن) نیز همین‌گونه است. محقق نائینی ولایت را این‌گونه تعریف کرده است: «ریاست بر مردم در امور دین، دنیوی، و معایش و معاشان». [۴] این واژه با همین معنای اخیر برای ولایت پیامبر و جانشینانش، یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز اثبات می‌شود. کسانی که به ولایت فقیه اقرار دارند، آن را برای «فقیه جامع‌الشرایط» در زمان غیبت هم اثبات می‌کنند. «ولایت مطلق فقیه جامع‌الشرایط» یعنی استیلا، حاکمیت و ریاست فقیه بر امور دینی و دنیوی مردم.

آیا اصل، اثبات ولایت یک انسان بر انسان دیگر است؟ یا اصل، عدم اثبات آن است؟

اصل این است که ولایت مختص خداست و هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت



بنابراین، فقیه غیرمعصوم بر کسی ولایت ندارد؛ چون او هم همچون دیگران مکلف است، و به دنبال آن در دایره اصل کلی عدم ولایت قرار می‌گیرد و دلیلی هم برای استثنای او از این اصل کلی وجود ندارد.

بله، اگر دلیلی قطعی وارد شده باشد که ولایت او را ثابت کند، از عموم آن اصل خارج می‌شود و برای او ولایتی که در آن دلیل به صراحت بیان شده است ثابت می‌شود.

آیا دلیل قطعی صدور و قطعی الدلاله وجود دارد که ولایت فقیه را ثابت کند؟

از آنچه گذشت متوجه می‌شویم تمام دلایل ادعاشده از سوی طرفداران ولایت فقیه برای اثبات آن چه عقلی، چه قرآنی، و چه روایی- از صلاحیت کافی برخوردار نیست، و این همان نکته‌ای است که بسیاری از فقها مثل شیخ انصاری و دیگران به آن تصریح دارند.

شیخ انصاری می‌گوید:

«اما ولایت بر وجه نخست یعنی استقلال آن در تصرف برای عموم ثابت نشده است، مگر شاید برداشت‌هایی که از اخبار وارد شده در شأن و جایگاه علما تصور شود (و سپس دلایلی را که با آن‌ها برای ولایت فقیه استدلال می‌شود بیان کرده، می‌گوید): و دیگر شواهدی که محقق می‌تواند به آن‌ها استدلال کند. ولی انصاف پس از ملاحظه سیاق این دلایل، یا صدر آن‌ها، یا ذیل آن‌ها، ما را مطمئن می‌کند این‌ها در مقام بیان وظیفه آن‌ها از جهت احکام شرعی است، نه اینکه همچون پیامبر و ائمه علیهم‌السلام در اموال مردم بر آن‌ها اولویت بیابند... به دلیل تسلط نداشتن فقیه بر اموال و جان‌های مردم، مگر در امور بسیار اندک، در مقایسه

دیگری است، مگر چیزی که با دلیل قطعی از این اصل خارج شود؛ مثل ولایت پیامبر و امام معصوم.» [۸]

همچنین سید مهدی بحر العلوم هم به این اصل استدلال کرده و گفته است:

«مقتضای اصل اول، ولایت نداشتن هیچ شخصی بر دیگری است، با تمامی معانی‌اش؛ زیرا این ولایت، سلطه‌ای حادث است و اصل، عدم آن است، و نیز به این دلیل که احکام توقیفی [بازدارنده] را اقتضا می‌کند، و اصل، عدم وجود آن است. فقط در خصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام بنا به دلایل عقلی و نقلی- ما آن را استثنا کرده‌ایم؛ دلایلی که نشان می‌دهند آن‌ها در تصرف در جان‌های مردم و اموالشان به‌طور مستقل اولویت دارند، بدون اینکه متوقف به اذن هیچ شخصی بوده باشد؛ علاوه بر آن، برای این‌ها این‌طور اثبات می‌شود که تصرف دیگری بر هر چیز ولو به‌طور اجمالی- متوقف به فرمان آن‌هاست.» [۹]

محقق نراقی نیز می‌نویسد:

«بدان که ولایت از طرف خداوند سبحان بر بندگان، برای فرستاده‌اش و اوصیای معصوم او- که پادشاهان مردم‌اند- ثابت شده است؛ و آن‌ها پادشاهان و والیان و حاکمان‌اند، و زمام امور به دست آن‌هاست، و سایر مردم رعایای آن‌ها هستند و سرپرستی‌شان به آن‌ها سپرده شده است. اما درباره غیر از رسول خدا و اوصیایش علیهم‌السلام شکی نیست که اصل، عدم اثبات ولایت کسی بر دیگری است؛ جز آنکه خداوند سبحان یا رسولش یا یکی از اوصیایش، کسی را بر دیگری برای چیزی، سرپرست کرده باشد، که در این صورت، او در آنچه سرپرست شده و به ولایت گمارده شده است، ولایت پیدا می‌کند...» [۱۰]

ندارد. بر این اساس، فقها درباره عدم ثبوت ولایت یک نفر بر شخص دیگر اتفاق نظر دارند. [۵]

به بیان دیگر، در این مسئله اختلافی وجود ندارد که ولایت تنها برای خداوند سبحان و متعال ثابت شده است، و پیامبر و اهل بیت معصومش هم اگر صاحب ولایت‌اند، با دلایل قطعی از اصل کلی عدم ولایت استثنا شده‌اند.

سید احمد الحسن در تبیین این اصل می‌نویسد:

«اصل در ولایت بر مردم، این است که مخصوص خداست و استخلاف (جانشینی) فرع بر این اصل است؛ لذا خلیفه خدا، ولایتش فرع بر ولایت خداست و کسی حق ندارد ولایت خدا را به کس دیگری منتقل کند، مگر با دلیل شرعی قطعی. بنابراین، اصل این است که ولایت بر مردم فقط برای خدا ثابت است و هیچ انسانی بر انسان دیگری ولایت ندارد مگر با دلیل قطعی؛ اما اینکه بگویند "حاکم (هرکدام از خلفایشان) بر مردم ولایت ندارد" به این معناست که اصل حکومت و حاکمیتش نقض شده و باطل می‌گردد؛ اما اینکه بگویند "ولایت او بر مردم مانند ولایت شخص نصب شده از جانب خداست" پس باید دلیل قطعی و نص تشخیصی از سوی خدا بیاورند برای هر فردی که مدعی خلافت و ولایتش بر مردم است.» [۶]

شیخ مرتضی انصاری می‌گوید:

«مقتضای این اصل آن است که به هیچ‌یک از وجوه فوق‌الذکر، ولایت برای احدی اثبات نمی‌شود؛ و ما در خصوص پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) با این دلایل چهارگانه از این اصل خارج شده‌ایم...» [۷]

سید مرعشی نیز می‌نویسد:

«اصل نخست در باب مناصب و ولایت‌ها، عدم ولایت کسی بر

نکته مهم آنکه فقیهانی که این دلایل را بررسی کرده‌اند، در فهمشان دچار اختلاف شده‌اند؛ به نظر عده‌ای این دلایل بر ولایت فقیه دلالت داشته، و عده دیگری هم، چنین نظری نداشته‌اند؛ بنابراین، پرواضح است که دلالت این روایات صریح نیست و به دنبال آن برای خارج کردن فقها از اصل کلی و اولی «عدم ولایت فردی بر دیگری» از شایستگی لازم برخوردار نیستند.

به عبارت دیگر: ولایت نداشتن فقیه با دلیل قطعی و یقینی ثابت شد و آن، همان اصل نخستینی است که فقها بر آن اتفاق نظر دارند، اما دلیل ولایت فقیه قطعی و یقینی نیست. در نتیجه درست نیست کوتاه بیاییم و چیزی را که با دلیل قطعی ثابت شده است یعنی ولایت نداشتن فقیه رها شود و آنچه با دلیل غیرقطعی ثابت شده یعنی ولایت فقیه برگرفته شود؛ زیرا درجات پایین‌تر از یقین همچون ظن و شک و احتمال توانایی از بین بردن یقین و اطمینان را ندارند. [۱۳]

منابع

۱. أحمد نراقی، عوائد الأيام، ص ۵۰، مقدمة التحقيق.
۲. البته در آثار علمای پیشین هم اصطلاح ولایت فقیه به چشم می‌خورد؛ اما آن‌ها ولایت فقیه را محدود به امور جزئی می‌دانسته‌اند؛ اموری که از آن به «امور حسبه»، یا «اموری که شارع راضی به تعطیل آن نیست» تعبیر شده است. اما تعمیم ولایت فقیه به همگان و نیز استفاده از تعبیر «ولایت مطلقه فقیه»، پدیده‌ای نوظهور و مربوط به قرون اخیر است.
۳. مراجعه کنید به: کتاب ولایت فقیه در زمان غیبت نوشته دکتر شیخ عبدالعالی منصوری.
۴. کتاب المکاسب البیع، تحقیق نایینی آملی، ۲/۳۳۳.
۵. شیخ عبدالمنعم مهنا گفته است: «این اصل، پذیرفته نیست و وضعیت

با اموری که تسلطی ندارد. به طور خلاصه اقامه دلیل برای وجوب اطاعت از فقیه همانند امام مگر در اموری که با دلیل استثنا می‌شود ناممکن و همچون دست کشیدن بر شاخه خاردار است.» [۱۱]

به باور سید خویی، ثبوت ولایت برای فقیه در حد ثبوت آن برای معصوم از نظر ماهیتی کاری ناشدنی است و دلیلی برایش وجود ندارد. سید خویی می‌گوید:

«و چگونه چنین باشد در حالی که درباره ولایت فقیه بحث‌هایی صورت گرفته است؛ درباره اینکه آیا برای او ثابت شده است که می‌تواند در اموال و جان‌ها درست مثل امام تصرف کند، یا او در هیچ‌کدام از این‌ها هرگز ولایتی ندارد، و اینکه تصرفات دیگران، آیا منوط به اجازه فقیه هست یا منوط به اجازه او نیست. اما ولایت به معنای اول (اینکه در تصرف، مستقل باشد) علاوه بر اینکه قطعاً به خودی خود ناشدنی است زیرا هیچ وجهی در قیام فقیه به منزله امام علیه السلام در وجوب اطاعت از او در اوامر شخصی‌اش، یا در نافذ بودن تصرفاتش در اموال و جان‌ها بدون وجود گرفتن رضایت صاحب مال وجود ندارد... هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد که ثبوت ولایت مطلق برای فقیه همانند امام علیه السلام باشد؛ و اما استدلال‌هایی که بر اساس اخبار وارد شده در شأن علما وارد شده‌اند به هیچ وجه دلالتی بر آن ندارد... پس نتیجه اینکه: واجب بودن اطاعت از فقیه همانند امام نیست... و اما ثبوت ولایت به معنای دوم (متوقف بودن تصرف دیگران به اذن فقیه) با برخی از آنچه قبلاً بیان کردیم و قبلاً هم پاسخشان را دادیم بر ضد آن استدلال می‌شود... پس نتیجه: برای فقیه ولایت به معنای دوم هم جز در برخی امور به صورتی که خواهد آمد اثبات نشده است.»

[۱۲]

برعکس است. اصل، ولایت عده‌ای بر عده دیگر است، پس از آنکه بالاترین ولایت از آن خداوند متعال بوده است؛ به این دلیل که او خالق است و پادشاه جهان است. او مالک همه افراد و دولت‌هاست؛ و از آنجاکه وجود جامعه بدون جهت‌دهنده به آن، ناممکن است، هرچند این جامعه، کوچک بوده باشد؛ مثل خانواده. برخی بر برخی دیگر ولایت دارند. این اصل، در جامعه انسانی و به حکم عقل است و اگر هرکس هرکاری که خودش بخواهد انجام بدهد، زندگی استوار نمی‌شود؛ پس باید نظامی باشد که بر همه حکم کند؛ همان‌طور که ناگزیر باید چشم بیدار و عادل وجود داشته باشد که از نظام و افراد و اوضاع و حرکت جامعه، مراقبت کند، و بیهودگان و فسادکنندگان را در سرزمین‌ها از میان بردارد، و به دلیل مصلحت عموم، از صلاحیت‌ها و اختیارات بسیاری برخوردار باشد، و نیز دارای تسلطی بیش از خود فرد بر او باشد. این چشم بینا باید بتواند اگر مصلحت اقتضا کند، به جامعه این امکان را دهد که بر راه بماند و این از ساده‌ترین حقوق جامعه است. این، اصل عقلانی و انسانی در جوامع است، و اسلام عظیم آمد در حالی که به این حقیقت اقرار می‌کند؛ این حقیقت، اولویت حاکم بر مؤمنان نسبت به خودشان است، در حالی که این وظیفه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعطا، و محوریت نقش شیخ عشیره و پادشاهان انسانی را ملغی می‌کند. (عبدالمنعم مهنا، دولت اسلامی، ص ۳۵)

۶. ترجمه کتاب عقاید اسلام، ص ۷۰.
۷. شیخ انصاری، المکاسب، ۵۴۶/۳.
۸. سید مرعشی، القول السدید فی الاجتهاد و التقلید، ۳۹۸/۱.
۹. سید مهدی بحر العلوم، بلغة الفقیه، ۲۱۴/۳.
۱۰. أحمد نراقی، عوائد الأيام، ص ۵۲۹.
۱۱. شیخ انصاری، المکاسب، ۵۵۱/۳.
۱۲. غروی، التنقیح فی شرح المکاسب، ۱۶۴/۳۷، تقریر بحث سید خویی.
۱۳. امام صادق علیه السلام، خطاب به زراره بن اعین می‌فرماید: «لا تنقض الیقین أبدا بالشک، وإنما تنقضه بیقین آخر» «هرگز از یقین خود با شک کردن در آن دست نکش؛ چراکه فقط و فقط با یقینی دیگر باید از آن دست برداری.» وسائل الشیعه، حر عاملی، محمد بن حسن، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

پژوهشی در خصوص اهمیت و راز عدد چهل و چله نشینی (اربعین)

به قلم: ستاره شرقی

مقدمه

اربعین یا چله به چه معناست؟
اربعین در لغت به معنای چهل است و در اصطلاح اسلامی یک مراسم مذهبی شیعی است.
عدد چهل و اربعین گرفتن براساس روایات و تجربه‌های اهل معنا، اثری خاص بر رسیدن انسان به کمالات دارد؛ زیرا این عمل در بین اهل سلوک، رایج است که بسیاری از اعمال و عبادت‌ها را در مدت چهل روز به جا می‌آورند.

بهترین زمان از ماه‌ها برای انجام این چله نشینی، از اول ذی‌القعدة شروع و تا نه روز اول ذی‌الحجه ادامه می‌یابد؛ مثل چلهٔ روزهٔ روح یا موسوی؛ البته انجام این دورهٔ عبادی در دیگر روزها نیز انجام می‌شود.

علت چله گرفتن برای اموات چیست؟ چرا بعضی از اذکار و عبادات را تا چهل روز انجام می‌دهند؟
چرا سرگردانی قوم بنی‌اسرائیل در صحرای سینا به مدت چهل سال طول کشید؟
چرا ملاقات حضرت موسی با پروردگار چهل شب بود؟



پیش از دعا کردن برای خودش، چهل مؤمن را دعا کند، دعایش مستجاب شود.» [۷]

واژه اربعین در قرآن و تورات

(وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ) (و [یاد کنید] وقتی راکه با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، سپس شما بعد از [رفتن] او آن گوساله را [به پرستش] گرفتید، در حالی که ستمکار بودید). [۸]

(وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِيْنَ لَيْلَةً وَاَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّبْقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً وَاَقَالَ مُوسَىٰ لِاَخِيهِ هَارُونَ اَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَاَلَا تَتَّبِعُ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ) (و با موسی برای عبادتی ویژه و دریافت تورات، سی شب وعده گذاشتیم و آن را با افزودن ده شب کامل کردیم؛ پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت و موسی هنگامی که به میعادگاه می‌رفت، به برادرش هارون گفت: در میان قومم جانشین من باش و به اصلاح برخیز و از راه‌وروش مفسدان پیروی مکن). [۹]

(قَالَ فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً يَتِيهُوْنَ فِي الْاَرْضِ فَلَا تَأْسُ عَلٰى الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ) (خدا فرمود: این سرزمین مقدس به کیفر نافرمانی‌شان تا چهل سال بر آنان حرام شد. همواره در طول این مدت در زمین سینا سرگردان خواهند بود؛ پس بر این گروه بدکار و نافرمان غمگین مباش). [۱۰]

(وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُوْنَ شَهْرًا حَتّٰى اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَاِلٰدِيْ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ اَصْلِحْ لِيْ فِيْ ذُرِّيَّتِيْ اِنِّيْ تَبْتُ اِلَيْكَ وَ اِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ) (انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل مشقت باردار شد و او را با رنج و زحمت زایید و دوران بارداری و بازگرفتنش از شیر سی ماه است؛ چون به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد گوید: ای پروردگار من، به من الهام کن تا نعمت راکه بر من و پدر و مادرم عطا کردی سپاس گزارم و کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم و به یقین از تسلیم شدگان توام). [۱۱]

آیا چهل رمز خاصی است که در فرهنگ دینی دیده می‌شود؟
آیا حقیقت اربعین تنها به همین موارد اشاره می‌کند؟

در این مقاله، به اهمیت عدد چهل در فرهنگ دینی، قرآن و تورات، سخن پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ می‌پردازیم. همچنین به اهمیت و جایگاه چله‌نشینی در کلام برخی علمای بزرگ از جمله علامه بحر العلوم و ملا محمد تقی مجلسی می‌پردازیم و در نهایت راز عدد چهل را در کلام قائم آل محمد سید احمد الحسن به عنوان حسن ختام این مقاله بیان می‌کنیم.

اهمیت اربعین در فرهنگ دینی

در اربعین، خاصیتی وجود دارد که در سایر ارقام نیست؛ برای مثال:

۱- خلقت آدم ﷺ چهل روز به طول انجامید. (فخلق الله آدم فبقی اربعین سنة مصورا) (خداوند متعال آدم ﷺ را خلق نمود و بدنش را چهل سال بدون دمیدن روح گذاشت). [۱]

۲- اغلب انبیا در سن ۴۰ سالگی به مقام رسالت رسیده‌اند. [۲]

۳- مدت مناجات حضرت موسی ﷺ در کوه طور در چهل شب بود. (و واعدنا موسی اربعین لילה). [۳]

۴- قوم بنی اسرائیل تا چهل سال در صحرای سینا سرگردان بود. [۴]

۵- برای امام حسین ﷺ، آسمان و زمین چهل روز گریست. ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، در باب ۲۶، گریستن تمام مخلوقات بر امام حسین ﷺ به سندش از زراره نقل می‌کند که وی گفت: امام صادق ﷺ فرمودند: ای زراره، آسمان تا چهل روز بر حسین بن علی ﷺ خون بارید و زمین تا چهل روز تار و تار یک بود و خورشید تا چهل روز گرفته و نورش سرخ بود. [۵]

۶- انسان در چهل سالگی به کمال عقل می‌رسد. (اذا بلغ اربعین سنة فقد بلغ منتهاه). [۶]

۷- در روایت از امام صادق ﷺ آمده است: «مَنْ قَدَّمَ اَرْبَعِيْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ثُمَّ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ.» «هرکس

خیر، این کاملاً اشتباه است. نباید چله‌نشینی وسیله‌ای برای دوری از جامعه و انزواطلبی باشد؛ بلکه این چله‌نشینی و اربعین باید مراقبهٔ باطنی و عزلت قلبی باشد.

مولوی در یکی از شعرهایش به این نکته توجه نموده که در رأس این چله‌نشینی باید توجه باطنی به خدا و اولیای خدا را در نظر گرفت.

سی پاره به کف در چله شدی
سی پاره منم ترک چله کن
مجهول مرو با غول مرو
ز نهار سفر با قافله کن [۲۰]

اربعین در کلام سید احمد الحسن

تا اینجا به نظرات علما و فقها و حتی آیات قرآن در خصوص اربعین نگاهی داشتیم. آیا علما حقیقت اربعین را درست بیان کرده‌اند؟ آیا قرآن و معانی آن را، آن‌طور که باید شناخته شود شناخته‌ایم؟ آیا رمز اربعین در قرآن را که از ملکوت و آسمان کلی نازل شده، می‌توانیم درک کنیم؟

مگر نه این است که قرآن به رمز بیان شده و کسانی معانی آن را می‌دانند که از طرف خدا آمده باشند و رموز قرآن و معانی آن را از ملکوت برایمان شرح دهند. در هر دوره و زمانه‌ای حجت‌های خدا راه ارتباطی بین خدا و مردم‌اند و کلمات قرآن را رمزگشایی می‌کنند.

سید احمد الحسن، در خصوص راز و رمز اربعین در کتاب «متشابهات» این‌گونه می‌نویسد:

«نام‌های خداوند سبحان و متعال، چهار تاست که سه تای آن‌ها ظاهر و یکی غایب است. اسم‌های ظاهر عبارت‌اند از الله، رحمان و رحیم. نام غایب نیز گُنه و حقیقت است و با

در امور دین را حفظ کند، خداوند او را در روز قیامت فقیه و دانشمند بر می‌انگیزد.» [۱۵]

امام باقر علیه السلام فرمودند: «هرگاه مردی عمرش به چهل سال رسید، نداکننده‌ای از آسمان ندا می‌کند که کوچ کردن نزدیک شد، زادوتوشه را مهیا کن.» [۱۶]

اهمیت و جایگاه چله‌نشینی در کلام برخی از علمای بزرگ

علامه بحرالعلوم در خاصیت عدد چهل می‌فرماید: «خود به عیان دیده‌ام و به بیان دانسته‌ام که این مرحله شریفه از مراحل، عدد را خاصیتی خاص و تأثیری مخصوص است در ظهور استعدادها و تتمیم ملکات، در طی منازل و قطع مراحل.» [۱۷]

در کتاب سیروس‌لوک، منسوب به بحرالعلوم، در خصوص اربعین چنین آمده است: «بدان که من بعد از ارادهٔ سلوک به عزم مجاهدهٔ اکبر و اعظم و ارادهٔ قدم نهادن در وادی ذکر، ابتدا همتی برآوردم و توبه از آنچه می‌کردم و ترک عادت و رسوم نمودم. در اربعینیات سر به جیب ذکر فرو بردم و در اربعینی نیز اربعین قرار دادم.» [۱۸]

ملا محمد تقی مجلسی در خصوص عبادت اربعین می‌نویسد: «یکی از اعتراضات ایشان، آن است که عبادت اربعین بدعت است و این باطل است؛ زیرا بدعت آن است که مذکور شد و احادیث دال بر فضیلت عبادت اربعین بسیار است.» [۱۹]

آیا اربعین یعنی دوری جستن از جامعه؟

حال به متن اربعین در تورات اشاره‌ای می‌کنیم:

(و خداوند به موسی گفت: نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایم به تو دهم. پس موسی با خادم خود یوشع برخاست و موسی به کوه خدا بالا آمد و به مشایخ گفت: برای ما در اینجا توقف کنید تا نزد شما برگردیم؛ همانا هارون و حور با شماست.)

پس هرکه امری دارد نزد ایشان برود... و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند... و چون گفت‌وگو را با موسی در کوه سینا به پایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوحه سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد. [۱۲]

آیاتی که در آن‌ها واژهٔ اربعین به کار رفته، ما را مشتاقانه به آن وامی‌دارد تا حقیقت و راز نهفتهٔ آن را درک کنیم.

اهمیت و جایگاه اربعین در احادیث و روایات

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس عمرش به چهل سال برسد و کارهای خیرش بر کردار شرش پیروز نشود، باید آمادهٔ آتش دوزخ شود.» [۱۳]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس، چهل روز تنها برای خداوند اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب بر زبانش جاری می‌سازد.» [۱۴]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس از امت من، چهل حدیث مورد نیاز مردم

۱. محقق موسوی جزایری، سید طیب، ج ۱، ص ۴۱.
۲. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ تاریخ الخمیص، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، خلاصه صفحات ۲۲۷ و ۲۳۴.
۳. اعراف، ۱۴۲.
۴. مائده، ۲۶.
۵. کامل الزیارات، ترجمه ذهنی تهرانی، حدیث ۶، ص ۲۵۸، انتشارات پیام حق.
۶. شیخ صدوق، خصال، ص ۵۴۵.
۷. عده الداعی، ص ۱۲۸.
۸. بقره، ۵۱.
۹. اعراف، ۱۴۲.
۱۰. مائده، ۲۶.
۱۱. احقاف، ۱۵.
۱۲. تورات، خروج، باب‌های ۲۴ تا ۳۱.
۱۳. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الی الثواب، ج ۱، ص ۱۸۵، باب ۵۱.
۱۴. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۲۴.
۱۵. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۶؛ کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۲۲۴ و ۲۲۶.
۱۶. طبرسی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، نجف، المکتب الحیدریه چاپ دوم، ۱۳۸۵ق. ص ۱۷۰.
۱۷. بحرالعلوم، محمد بن مهدی، رساله سیروسلوک، منسوب به بحرالعلوم.
۱۸. بحرالعلوم، محمد بن مهدی، رساله سیروسلوک، منسوب به بحرالعلوم، ص ۲۱۱.
۱۹. محمدتقی مجلسی، رساله تشویق السالکین، ص ۲۱.
۲۰. دیوان شمس، ۱۹۶.
۲۱. بقره، ۱۹۶.
۲۲. عیون الاخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۷۴.
۲۳. سید احمدالحسن، متشابهاات، ج ۳، ص ۹۳.

خانه خدا" است عبارت‌اند از کرسی، عرش اعظم و سرادق عرش اعظم. اما هفت تایی که وقتی برگشتید، عبارت‌اند از آسمان‌های هفت‌گانه؛ این حکم برای کسی است که از مردم مکه نباشد؛ یعنی برای کسی است که از آل محمد علیهم‌السلام نباشد.

روزه در اینجا، روزه گرفتن از منیت در "ده مقام" است: سه تا در حج: کرسی و عرش و سرادق عرش و هفت تایی دیگر هنگامی که برگشتید: آسمان‌های هفت‌گانه؛ و در هر مقامی چهار حالت وجود دارد که مربوط به تجلیات و ظهور چهار اسم است. به این ترتیب روزه از منیت در چهل حالت است.

"کسی که چهل صبح برای خدا اخلاص پیشه کند، چشمه‌های حکمت از قلبش برزانش جاری می‌شود." [۲۲]

نفس به این چهل حالت نیاز دارد، تا به‌طور کلی از این عالم به عالمی دیگر انتقال یابد. از همین رو، نفس نوزاد استقرار نمی‌یابد مگر پس از چهل روز و نفس میت مستقر نمی‌شود مگر پس از چهل روز.

سخن در باب اربعین بسیار است ولی آنچه بیان شد کفایت می‌کند. [۲۳]

چه زیباست وقتی کلام حق را از جانب حق می‌شنویم و این‌گونه قلب‌هایمان از حقیقت لبریز می‌شود و در پی چشمه‌های حکمت، دست‌به‌دامان حجت زمانه می‌شویم. والحمد لله وحده وحده وحده

منابع:

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی،

(هو) یا اسم (اعظم اعظم اعظم) به آن اشاره می‌شود. با تجلی این نام‌ها در تمام عوالم، موجودات، تجلی و پس از آنکه چیز قابل ذکری نبودند ظهور می‌یابند.

عوالم ده تاست که عبارت‌اند از: آسمان‌های هفت‌گانه، کرسی، عرش اعظم، سرادق عرش اعظم؛ که سه تایی آن‌ها در حج است و هفت تا هنگامی که برگشتید:

(وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِفُوا زُءُوسِكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَجْلَهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آدَىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (حج و عمره را برای خدا کامل به جا آرید و اگر شما را از حج بازداشتند، آن قدر که میسر است قربانی کنید و سر متراشید تا قربانی شما به قربانگاهش برسد. اگر یکی از شما بیمار یا در سرش آزاری بود، به‌عنوان فدیة روزه بدارد یا صدقه دهد یا قربانی کند و چون ایمن شوید هرکه از عمره تمتع به حج باز آید، آن قدر که او را میسر است قربانی کند و هرکه را قربانی میسر نشد، سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز چون از حج بازگردد تا ده روز کامل شود و این حکم برای کسی است که از مردم مکه نباشد. از خدا بترسید و بدانید که خدا به سختی عقوبت می‌کند.) [۲۱]

سه عالم که در حج "یعنی در

دفاع از قرآن | قسمت نهم

آیا قرآن، به مسئله جانشینی محمد صلی الله علیه و آله و سلم توجه نکرده است؟

به قلم: میعاد مسعودی

که قرآن به عدالت و نیکی و بخشش به نزدیکان دستور داده، و از فحشا و کار ناشایست و ظلم و ستم بازداشته و حدودی کلی را برایشان ترسیم کرده و سپس تدبیر و مدیریت کارهایشان را به همان صورتی که خودشان صلاح می‌دانند و به‌گونه‌ای که از این حدود تجاوز نکند به خودشان واگذار کرده است. خود پیامبر، هیچ نظام مشخصی نه برای حکومت و نه سیاست با سنت خود تعیین نکرد، و هنگامی که بیماری بر روی سنگین و سخت شد، هیچ‌یک از یارانش را به‌صورت مکتوب یا غیرمکتوب به‌عنوان جانشین خودش برای مسلمانان تعیین نکرد...» [۱]

اشکال‌گیرندگان اعتقاد دارند که قرآن به‌عنوان کامل‌ترین کتاب آسمانی، به یکی از اصلی‌ترین مبانی در دین یعنی تعیین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نپرداخته، که همین امر موجب شکاف عمیقی در پیروان دین اسلام شده و اختلافات شدیدی را پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آورده که نتیجه آن، ایجاد مبانی فکری گوناگون و فرقه‌های مختلف شده است؛ پس قرآن چگونه می‌تواند ادعای هدایتگری و رفع اختلافات کند؟

ابتدا، باید بررسی کرد که چه چیزی باعث شده تشکیک‌کنندگان این شبهه را مطرح کنند؟!

حال، قصد داریم بررسی کنیم که نظر علمای اهل سنت و شبهه تشکیک‌کنندگان به اسلام، تا چه میزان به حقیقت نزدیک است...

درحالی‌که پیش‌فرض این شبهه، براساس نصوص دینی از ریشه مشکل دارد و دلیل آن هم مطالب و نظراتی است که علمای اهل سنت آن را مطرح کرده‌اند؛ علمایی از جمله «احمد امین» و «طه حسین» که صراحتاً گفته‌اند قرآن کریم و معلم آن یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسئله جانشینی نپرداخته‌اند...

با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم اصلی‌ترین محوری که قرآن به آن تمرکز دارد، مبحث خلافت و حاکمیت خداست! یعنی انتخاب حاکمی که مسلط بر خون و تصمیمات جنگ و صلح و مسائل مشابه است، فقط از طرف خداوند است.

چگونه ادعای نپرداختن قرآن به خلافت و جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌توان پذیرفت، درحالی‌که

طه حسین، در بخشی از اظهار نظر خود آورده است: «چه بسا از جمله راست‌ترین و قطعی‌ترین دلایل، برای اینکه ما می‌گوییم قرآن، مسائل سیاسی را نه به‌شکل کلی و نه جزئی سیاست‌گذاری و تنظیم نکرده است، این باشد

می‌شوند و این قانون تا قیامت پابرجاست... [۵]

و در رابطه با اوصیای پس از رسول خدا ﷺ، به‌طور خاص قرآن کریم به اشکال مختلفی به آن اشاره داشته است:

۱. اوصیای رسول خدا ﷺ، مصادیق عنوان «استخلاف الهی» (همان راه شناخت حجت که به آن اشاره شد) محسوب می‌شوند...

نص و تصریح و انتخاب الهی با انتخاب رسول خدا ﷺ که همان انتخاب خداوند است و در منابع شیعه و اهل سنت به این انتخاب و تنصیب الهی اشاره شده است:

طبق منابع اهل سنت:

- علی همان هادی پس از رسول خداست.

- هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. [۶]

- نسبت تو به من، همانند هارون به موسی است. [۷]

- مثل اهل بیت شما، مثل کشتی نوح است... [۸]

- احادیث خلفا از قریش، و اینکه آن‌ها دوازده نفرند. [۹]

۲. تمامی این احادیث و دیگر احادیث، به معرفی و انتخاب الهی اوصیای پس از رسول خدا محمد ﷺ اشاره می‌کنند؛ درحالی‌که قرآن فریاد می‌زند:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) [۱۰] (شما آنچه رسول حق دستور دهد و منع یا عطا کند) بگیرید و هرچه نهی کند واگذارید؛ و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است) و این شیوه دوم از روش‌های اشاره قرآن به اوصیا از آل محمد ﷺ است.

نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای، و برای هر قومی هدایتگری هست).

سید احمدالحسن آورده است: «این آیه روشن است؛ اینکه هر قومی هدایتگری دارد، چه در گذشته پیش از رسول خدا محمد ﷺ و چه در آینده پس از او، در احادیثی که اهل سنت در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند، رسول خدا ﷺ این هدایتگر را به شخصی معین از بنی‌هاشم تفسیر و در روایتی نیز یکی از مصادیق آن را امام علی بیان فرموده است:

ابن جریر طبری، در کتاب جامع‌البیان، ج ۱۳، ص ۱۴۲، با سند خود از ابن عباس روایت کرده است که: هنگامی که (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (جز این نیست که تو بیم‌دهنده هستی و هر قومی را رهبری هست) نازل شد، رسول خدا (ص) دستش را روی سینه خود قرار داد و فرمود: من همان بیم‌دهنده‌ام؛ و هر قومی هدایتگری دارد؛ سپس با دستش به شانه علی اشاره کرد و فرمود: «ای علی، هدایتگر تویی؛ هدایت‌یافتگان پس از من به وسیله تو هدایت می‌شوند.»

ابن ابی‌حاتم در تفسیر خود (ج ۷، ص ۲۲۵، شماره ۱۲۱۵۲) با سند حدیث از امام علی ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «هر قومی هدایتگری دارد. هدایتگر، مردی از بنی‌هاشم است.» ابن ابی‌حاتم می‌گوید، ابن جنید گفت: آن شخص همان علی بن ابی‌طالب ﷺ است.» [۴]

باید توجه داشت که قرآن همواره به راه شناخت حجت خدا در هر زمان تأکید و تمرکز دارد؛ این قانون از سه بند تشکیل شده که عبارت‌اند از: «نص + علم + دعوت به حاکمیت خدا» که همه انبیا، فرستادگان و امامان با آن شناخته

قرآن کریم از ابتدای بعثت نخستین رسولش یعنی حضرت آدم ﷺ، مستقیماً مسئله تعیین خلیفه از جانب خود را مطرح می‌کند و تأکید می‌کند که تنها ذات مقدس الهی، حق انتصاب خلیفه را دارد و لاغیر! خداوند می‌فرماید: **(انی جاعل فی الارض خلیفة) [۲]** یعنی **(من در زمین جانشین می‌گمارم)**. و زمانی که فرشتگان اعتراض کردند، فرمود: **(من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید)**.

انتخاب خلیفه از جانب خداوند سنتی است که از ابتدای خلقت تا قیامت پابرجاست؛ و این سنت مقدسی که حتی علم فرشتگان از آن عاجز است، چگونه می‌تواند به شورا و انتخابات عده‌ای غیرمعصوم واگذار شود؟!

خداوند همان کسی است که ابراهیم ﷺ را به‌عنوان پادشاه و خلیفه‌اش در زمین نام برد؛ او همان کسی است که داوود را پادشاه و جانشینش در زمین منصوب کرد و این چنین سنت خداوند در زمین جریان یافت؛ و از آنجا که زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌شود، پس همواره دو جبهه وجود خواهد داشت:

افرادی که از شخص منصوب خداوند پیروی می‌کنند، در مقابل افرادی که از شخص غیرمنصوب خدا فرمان می‌برند؛ و به هیچ عنوان بحث خلافت و جانشینی به انتخابات و شورا واگذار نخواهد شد؛ زیرا این علمی است که فقط نزد خداوند است.

خداوند می‌فرماید: **(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [۳] (و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا**

آن‌ها آشکار شده است؛ همان‌طور که آن‌ها به حاکمیت خداوند در زمین دعوت کردند. این چنین است که ستون‌های اثبات خلافت آن‌ها کامل شده، و هیچ عذر و بهانه‌ای برای مخالفان و روی‌گردانان از آنان باقی نمانده است، مگر نادانی یا دشمنی و به بیراهه رفتن! [۱۵]

نتیجه:

کسی که می‌گوید قرآن و رسول خدا ﷺ به بحث جانشینی پس از او ﷺ اشاره نکرده، کلامی موهوم به زبانش جاری ساخته و با اندکی مطالعه می‌تواند متوجه شود که اشاره قرآن و رسولش ﷺ به بحث جانشینی، نه تنها کافی بوده، بلکه چیزی فراتر از حد کفایت است.

منابع:

۱. طه حسین، فتنه الکبری (عثمان بن عفان): ص ۲۵، فصل سوم.
۲. بقره، ۳۰.
۳. رعد، ۷.
۴. سید احمد الحسن، کتاب عقاید اسلام، بحث «استخلاف، سنتی الهی است».
۵. می‌توان برای اطلاع بیشتر به کتاب عقاید اسلام نوشته سید احمد الحسن، بحث «قانون شناخت حجت» مراجعه کرد.
۶. مسند احمد: ۱/۸۴.
۷. صحیح بخاری: ۴/۲۰۸، باب مناقب و فضایل مهاجرین.
۸. مستدرک حاکم نیشابوری: ۳/۱۵۰.
۹. صحیح مسلم: ۶/۴، باب: مردم دنباله‌روی قریش هستند، و خلافت در میان قریش است.
۱۰. حشر، ۷.
۱۱. مستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۳۰.
۱۲. کلینی، کافی: ۱/۱۴۶.
۱۳. کلینی، کافی: ۱/۴۲۳.
۱۴. کلینی، کافی: ۸/۲۴۸.
۱۵. سید احمد الحسن، کتاب عقاید اسلام، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

دَعَاكُمْ لِمَا يُخَيِّكُمُ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و رسول، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، اجابت کنید)، پرسیدم. ایشان فرمود: «در باره ولایت علی ﷺ نازل شد.» [۱۴]

در رابطه با علم، هیچ مسلمانی نمی‌تواند منکر این شود که علی ﷺ پس از رسول خدا ﷺ، داناترین مسلمانان بوده؛ همچنین اوصیای پس از رسول خدا ﷺ، داناترین و عالم‌ترین مردم در زمان خودشان در مسائل دینی بوده‌اند؛ حتی به اعتراف امامان مذاهب فقهی اسلامی سنی، علمی را که نزدشان بوده مدیون آل محمد ﷺ بوده‌اند. همچنین همه اوصیا از آل محمد ﷺ علاوه بر اینکه مدعی تنصیب الهی بوده‌اند، در عین حال به حاکمیت خداوند در زمین فرامی‌خواندند و این موارد، همان بندهای قانون شناخت حجت است که برای همه اوصیای پس از رسول خدا ﷺ صدق می‌کرد.

سید احمد الحسن آورده است:

«خلافت خداوند در زمینش پس از رسول خدا محمد ﷺ همان‌طور که عقل و نقل دلالت می‌کنند ادامه دارد. رسول خدا ﷺ به علی ﷺ و بر امامان اهل بیت ﷺ نص و تصریح فرموده است. خلفای رسول خدا ﷺ ادعا کردند وصیت درباره آنان است و وصیت نوشتار بازدارنده از گمراهی-را کسی جز آنان ادعا نکرده است تا [به این ترتیب] ادعای آنان به‌طور کامل انجام شود و هدف از وصیت درباره آنان تحقق یابد؛ و همین برای اثبات حقانیت ایشان و بطلان مخالفانشان کافی است.

اضافه می‌کنم علم آنچه مردم به آن نیازمندند و آنچه در مسائل دینی مردم به وجود می‌آید از

۳. شیوه سوم این است که آیات بسیاری هستند که به‌طور خاص، به اوصیای پس از رسول خدا ﷺ اشاره دارند و در کتب همه مسلمانان نیز موجود است؛ مانند:

حاکم نیشابوری، در المستدرک، با سند از علی بن ابی‌طالب ﷺ آورده است:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)، علی فرمود: «رسول خدا ﷺ انذاردهنده است و من هدایت‌گرم.» [۱۱]

از زراره، از ابوجعفر روایت است: درباره سخن خداوند عزوجل: **(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (ولی آنان] بر ما ستم نکردند، بلکه برخویشتن ستم روا می‌داشتند)**، فرمود: خداوند متعال بالاتر و عزیزتر و برتر و بازدارنده‌تر از آن است که به او ستم شود؛ ولی ما را با خودش درآمیخته کرده است؛ در نتیجه ظلم و ستم به ما را [هم‌ردیف] ظلم به خودش، و ولایت ما را ولایت خودش قرار داده است؛ زیرا می‌فرماید: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) (ولی شما تنها خدا و فرستاده‌اش است و نیز کسانی که ایمان آورده‌اند)؛** یعنی امامانی از ما. [۱۲]

از محمد بن علی حلبی از ابوعبدالله ﷺ درباره سخن خداوند عزوجل: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (به راستی، خدا می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت [پیامبر] بزداید، و شما را به‌طور کامل پاک و مطهر گرداند)**، فرمود: «یعنی امامان و ولایت آن‌ها؛ هر کس در ولایت آنان وارد شود، در خانه پیامبر وارد شده است.» [۱۳]

از ابی‌ربیع شامی، نقل شده که می‌گوید: از ابوعبدالله درباره سخن خداوند عزوجل: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا**

﴿بگو من بدعتی از فرستادگان نیستم﴾

سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی

اقسمت بیستم:
پاسخ به دمشق درباره نام‌گذاری سوره‌ها، تعدد
همسران و ازدواج موقت



به قلم: آندریاس انصاری

- وقتی خودش نام‌های کتب موجود در کتاب مقدس را ذکر می‌کرد، چرا به جای اینکه به اولین کتاب عهد قدیم گفت «پیدایش»، آن را مثلاً «یک» نامید؟!
- موضوع واضح این است که خدا مشکلی با اینکه یک مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد، ندارد.
- آیا چون ابراهیم و داوود علیهم‌السلام زنان صیغه‌ای داشتند، پس خدا با آنان صحبت نکرد؟!

بود؟! آیا این نام‌گذاری اشتباه بود و اگر اشتباه بود چرا او و پدرانش نیز این اشتباه را تکرار کردند؟! اما اگر اشتباه نبود، پس چرا به این موضوع در قرآن اشاره می‌کند؟!

در هر حال، معتقدم هر مسیحی آزاداندیشی می‌داند: هر اشکالی که او می‌گرفت، تنها به ضررش تمام می‌شد و ظاهری بودن ایمانش را بیش از پیش نشان می‌داد.

۲. بررسی تعدد زوجات

همچنین، گویا او می‌خواهد به موضوع قانونی بودن چندهمسری در قرآن ایراد وارد کند؛ از آنجاکه او به ظاهر معتقد به کتاب مقدس بود، سعی می‌کنم تا پاسخ او را از همان ارائه کنم.

● مثال اول:

در خصوص ابراهیم علیه السلام - کسی که خدا با او صحبت می‌کرد - می‌خوانیم:

(و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد). [۳]

● مثال دوم:

درباره یعقوب علیه السلام نیز می‌خوانیم:
(و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر یبوق عبور داد). [۴]

می‌بینیم آن‌ها زنان دیگری داشتند؛ پس آیا خدا بر آنان اشکال گرفت؟ یا در کجای کتاب مقدس گفته شده است که گرفتن زنان دیگر ممنوع است؟

● مثال سوم:

در کتاب مقدس می‌خوانیم:

(۱۵) و اگر مردی را دو زن باشد، یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، ۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند

● یوحنا دمشقی در ادامه کلماتش می‌گوید:

«همان‌طور که گفته شد، این محمد کتاب‌های مضحک زیادی نوشت، برای هر یک از آن‌ها عنوانی گذاشت. برای مثال، کتابی درباره زنان [سوره نساء] وجود دارد که در آن به صراحت، شرط قانونی برای گرفتن چهار زن گذاشت، و اگر مقدور بود، یک هزار هم‌خوابه [صیغه‌ای] یا هر تعدادی که فرد می‌تواند، در کنار چهار زن نگه دارد. او همچنین این را قانونی کرد که شخص هر زنی را که می‌خواهد طلاق دهد، و اگر کسی خواست، به همان روش، برای خودش یک نفر دیگر را اختیار کند.» پایان نقل قول.

ظاهراً او با این کلمات می‌خواهد به چهار موضوع خرده بگیرد:

۱. محتوای قرآن کریم؛ که او آن را مضحک می‌خواند و پیش‌تر به آن پاسخ داده شد؛

۲. نام‌گذاری سوره‌های قرآن؛

۳. تعدد همسران؛

۴. ازدواج یا عقد موقت، یا داشتن همسر صیغه‌ای.

پس بر اساس آنچه خود او به آن معتقد است، پاسخش ارائه می‌شود.

● نام‌های سوره‌های قرآن

پیش‌تر پاسخی به مضحک خواندن سوره‌های قرآن توسط او تقدیم شد؛ اما درباره نام‌های سوره‌های قرآن، برای هر محقق عادل، واضح است که این ایراد حتی ارزش توجه ندارد، و دمشقی از آن بدون دلیل عقلی و علمی، و تنها برای برانگیختن احساسات استفاده کرده است؛ مثل بسیاری از ایرادات دیگر او؛ با این حال، اگر او به این نام‌گذاری‌ها به قصد تمسخر کردن اشاره می‌کند، پس می‌گوییم: [۱]

وقتی خودش نام‌های کتب موجود در کتاب مقدس را ذکر می‌کرد، چرا به جای اینکه به اولین کتاب عهد قدیم گفت «پیدایش»، آن را مثلاً «یک» نامید؟! یا چرا کتب دیگر را «خروج»، «لاویان»، «اعداد» و «تثنیه» ذکر کرد؟ [۲] این نام‌گذاری را چه کسی انجام داد و چرا او نیز پیرو آن

تشریح کردند؛ به‌گونه‌ای که زن وسیله‌ای نباشد که مردان آن را دست‌به‌دست کنند؛ مانند زنان صاحب پرچم‌ها. بلکه همسری محترم با حقوق قانونی برای مردی باشد. و قانون تعدد همسران که پیامبر ﷺ آورد، بهترین راه‌حل برای پدیده اجتماعی سرگردانی زنان بود. و در طی چند سال اندک، پدیده زنده‌به‌گور کردن دختران و صاحبان پرچم‌های قرمز، به پایان رسید. پایان نقل قول.

در سایت مسیحی Got Questions در پاسخ به این سؤال که «چرا خدا در کتاب مقدس، چندهمسری/ دو همسری را روا داشت؟» به نکات خوبی در ارتباط با چندهمسری اشاره شده است که می‌توانید آن را مطالعه کنید. [۱۰]

۳. بررسی داشتن زنان صیغه‌ای

• مثال اول: ابراهیم

ابراهیم علیه السلام، زنان دیگر (صیغه‌ای) داشت؛ در پیدایش ۲۵: ۵ و ۶ و طبق ترجمه هزاره نو. که یک ترجمه مسیحی است. می‌خوانیم:

(ابراهیم هرآنچه داشت به اسحاق بخشید. * ولی به پسران مُتعه‌هایش هدایا داد و آنان را در زمان حیات خود از نزد پسرش اسحاق به سرزمین مشرق فرستاد).

عبارت «مُتعه‌هایش» برگردان عبارت عبری «הפילגשים» است! در «ترجمه هزاره نو» بعد از عبارت «مُتعه‌هایش» در آیه ۶، توضیحی درباره عبارت «مُتعه» آمده است و آن توضیح این است:

«یعنی صیغه و نکاح موقتی و ضد عقدی؛ همچنین در بقیه کتاب مقدس.»

همچنین به اول تواریخ ۱: ۳۲ و طبق ترجمه قدیم از ترجمه‌های بسیار خوب مسیحی. رجوع می‌کنیم:

(و پسران قَطوره که مُتعه ابراهیم بود، پس او زمران و یقشان و مدان و میدیان و یشباق و شوحا را زاید و پسران یقشان: شبا و ددان بودند).

در ترجمه هزاره نو نیز آمده است:

(پسران قَطوره، مُتعه ابراهیم: قَطوره، زمران و یقشان

پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست‌زادگی دهد). [۵]

• مثال چهارم:

در این متون می‌خوانیم:

(اگر برادران، با هم ساکن باشند و یکی از آن‌ها بی‌اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادرشوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادرشوهری را با او به جا آورد). [۶]

(۱۰) چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، ۱۱ و در میان اسیران، زن خوب‌صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخواهی او را به زنی خود بگیری، ۱۲ پس او را به خانه خود بپرو او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد. ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمده، شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود). [۷]

در این نوشته‌ها، همان‌طور که واضح است نمی‌بینیم که شرط گرفتن این زنان، نداشتن همسر است.

در نتیجه موضوع واضح این است که خدا مشکلی با اینکه یک مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد، ندارد. [۸]

• درباره تعدد همسران در اسلام

سید احمد الحسن، علت جواز تعدد همسران در اسلام را توضیح می‌دهد [۹] و علت این بود که:

«مردان، طی جنگ‌ها و راهزنی کشته می‌شدند و زنان نسبت به مردان، بیشتر شدند. زیاد بودن زنان باعث ایجاد فساد جنسی در جامعه و ظهور زنان صاحب پرچم‌های قرمز شده بود و بسیاری از مردان هم، دختران را به‌خاطر زیاد بودن و عدم دستیابی آنان به همسر و پناه بردن به شهوت‌رانی می‌کشتند.»

سید احمد الحسن می‌گوید:

«پس تعدد همسران را با قانون اجتماعی که ضامن حق و کرامت زن است، در چنین حالت سرگردانی اجتماعی،

و میدان و میدیان و پیشایق و شواح را زابید. پسران یقشان، صبا و ددان بودند).

● مثال دوم: داوود

داوود علیه السلام که خدا با او صحبت می‌کرد طبق اول تواریخ ۹:۳ زنان صیغه‌ای داشت:

ترجمه قدیم: (همه این‌ها پسران داوود بودند، سوای پسران مُتغه‌ها. و خواهر ایشان تامار بود).

ترجمه هزاره نو: (تمامی این‌ها پسران داوود بودند، و او افزون بر این از مُتغه‌هایش نیز پسران داشت؛ و تامار خواهر این‌ها بود).

مشخص شد که ابراهیم و داوود علیهما السلام زنان صیغه‌ای داشتند و خدا به آن‌ها اشکالی نگرفت و خدا با آنان صحبت می‌کرد؛ و اشکالی نمی‌تواند بر این حکم وارد باشد.

● در پایان

دمشقی به نام‌های سوره‌های قرآن و موضوعات زوجات و داشتن همسر موقت اشاره می‌کند که گویی قصد اشکال‌تراشی از آن‌ها را داشته است. فرض را بر این گرفتم که او قصد تمسخر یا اشکال‌گرفتن داشت؛ بنابراین، از طریق آنچه خود به آن باور داشت نشان داده شد که نه اسم گذاشتن روی سوره‌ها اشکال دارد و نه تعدد زوجات و نه صیغه داشتن.

منابع:

۱. این پاراگراف با همکاری برادر صابر حق‌جو تهیه شد.
۲. ر.ک: شرحی از ایمان ارتدوکس، کتاب

۴. فصل ۱۷.

۳. پیدایش ۳:۱۶.

۴. پیدایش ۲۲:۳۳.

۵. تثنیه، فصل ۲۱.

۶. تثنیه ۵:۲۵.

۷. تثنیه، فصل ۲۱.

۸. متنی در کتاب تثنیه وجود دارد که می‌گوید: (۱۵ البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی‌توانی بر خود مسلط نمایی. ۱۶ لکن او برای خود اسب‌های بسیار بگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسب‌های بسیار برای خود بگیرد، چون که خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار بگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد). نکته اول: این اوامر و احکام، متوجه پادشاه است، و نه سایر مردم و علتش به این خاطر است که: (مبادا دلش منحرف شود). همچنین اگر علت آن حل شود، دیگر اشکالی متوجه گرفتن زنان بسیار نخواهد بود. همانند اینکه شخصی بخواهد غذایی بپزد و شخص دیگر به او بگوید یک مشت نمک در آن ظرف نریزی! مبادا شور شود! اما آشپز می‌تواند یک مشت نمک را بریزد و غذا شور نشود به شرط آنکه ظرف را بزرگ‌تر بردارد و محتوایش چند برابر آنی باشد که قرار بود در ابتدا استفاده کند. نکته دوم: در آیه آمده است: «زنان بسیار بگیرد!» به عبارت «بسیار» دقت کنید؛ در آیه اشاره نشده است «زنان دیگر بگیرد!»

۹- صفحه رسمی فیس‌بوک،
۱۳۹۲/۰۶/۲۳
-۱۰



مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.